

قدرت گیری فقیهان و پی آمدهایش

دیدیم که آردشیر بابکان یک فقیه بود، و دولت در نظریه سیاسی او دارای دوتا بال بود: یکی سلطنت و دیگری دین، که اولی در شاه و دربار و ارتش تجلی می یافت و دومی در مؤبدان و آذرگاهها. شرکت مغان در حاکمیت از زمان آردشیر آغاز شد؛ و دیدیم که معاون اول آردشیر یک مغ بود. سازمان و تشکیلات مغان از آغاز تشکیل دولت ساسانی پی ریزی شد و یک دولت دینی پایه گذاری گردید که تا پایان عمر دولت ساسانی ادامه یافت. با نهادن تاج توسط مؤبدان مؤبد بر سر شاپور اول، سنت نوینی در سیاست ایران نهاده شد و مغان منبع مشروعیت سلطنت شدند. «تاج گذاری» در سنت سیاسی ساسانی «مراسم بیعت با شاه» بود. شاه در مراسم خاصی «تاج» (رمز رهبری سیاسی عالی کشور) را از مؤبدان و سپهبدان و سران کشور (نمایندگان طبقات حاکم) تحویل می گرفت؛ و مؤبدان مؤبد (عالی ترین مرجع دینی) آن را بر سر شاه می نهاد.

ما گزارش دقیقی از چه گونگی برگزاری مراسم تاج گذاری شاهنشاهان ساسانی در دست نداریم، ولی به نظر می رسد که تاج را با تشریفات خاصی به ایوان خاص می آوردند، یکی یکی حاضران آن را می گرفتند و دست به دست می کردند تا با ترتیب ویژه ای به مؤبدان مؤبد داده می شد و او آن را بر سر شاه می نهاد. یعنی، تاج به دست همه حاضران بر سر شاه نهاده شده بود، و همگی با شاه بیعت کرده بودند. و به این گونه، سلطنت مشروعیت دینی می یافت. به عبارت دیگر، سلطنت را مؤبدان مؤبد در حضور سران کشور و با مشارکت و رضایت عملی آنها به شاه جدید تحویل می داد.

در کتاب دین کرد آمده که پادشاه وظیفه دارد که دین بهی را حفظ و تقویت کند، با ملت به عدل و مهربانی رفتار کند، و مسائل امنیت و آسایش و شادی رعایا را فراهم آورد، نیکوکاری را تشویق و با بدکاری مبارزه کند.

این بخشی از عبارتهای اوستای ساسانی است که در زمان آردشیر بابکان تدوین شد و بازتاب دهنده نظریه سیاسی او بود. خود آردشیر - چنان که دیدیم - به این رهنمود عمل کرد. جنب و جوشی که برای بازگشت به دین در عهد آردشیر بابکان و شاپور اول در ایران به راه افتاد، و آذرگاهها و مدارس دینی متعددی که در سراسر کشور به همت آردشیر تأسیس

شد، مستلزم پیدایش شمار بسیاری از متولیان دین و تبلیغ‌گران آئین مزدایسنه و اداره‌کنندگان آذرگاهها و مدارس پراکنده در کشور بود. این امر سبب شد که یک طبقه نوین اجتماعی به نام طبقه مغان (فقاہت) در جامعه ظهور کند که پیش از آن در تاریخ ایران سابقه نداشت.

متولیان دین اگر وارسته باشند می‌توانند که مربیان خوبی برای اخلاق انسانها باشند؛ و اگر دنیاخواه شوند، به سبب توان و امکانات بسیار زیادی که در اثرگذاری بر توده‌ها دارند ممکن است که به سیاه‌کارترین انسانها تبدیل شوند. متولیان دین هرگاه شریک قدرت سیاسی شوند، خواه و ناخواه به نوع دوم - یعنی به سیاه‌کاران - تبدیل می‌شوند؛ زیرا «فساد» خصیصه ذاتی قدرت سیاسی است، و متولی دین اگر آلوده به قدرت سیاسی شود، چه بخواهد و چه نخواهد به فساد می‌گراید، و فسادی که متولیان دین در جامعه تولید می‌کنند بدنتیجه‌تر از فساد است که سیاست‌مردان به آن مبتلا هستند. به علت خصیصه فاسدکنندگی که در قدرت سیاسی هست، به گونه‌ئی که هر انسانی که دارای اقتدار سیاسی شد به فساد می‌گراید، هرگاه دین به عنوان ابزاری برای سلطه در اختیار متولیان دین قرار گرفته است متولیان دین از این ابزار به گونه‌ئی استفاده کرده‌اند که در هر زمان و مکانی به ابزار بهره‌کشی خودشان از توده‌های عامی دین چسپ و به ابزار ستم مبتنی بر فریب توده‌ها تبدیل می‌شده است.

طبقه نوظهور مغان که در زمان آردشیر بابکان به منظور نشر اخلاقیات برخاسته از تعالیم زرتشت ایجاد شده بود پس از شاپور اول تبدیل به یک طبقه نفوذناپذیر اقتدارطلب و سلطه‌جو شد. مغان با تشکیلات تار عنکبوتی‌ئی که در سراسر کشور ایجاد کرده بودند چنان نفوذ و سلطه‌ئی یافتند که دستگاه سلطه‌شان کمتر از دستگاه سلطنت ساسانی نبود. آنها به جای آن که مربیان اخلاق ایرانیان باشند خود را صاحبان دین در کشور پنداشتند و بر آن شدند که خواسته‌های خودشان را به عنوان اراده دین بر مردم تحمیل کنند. آنها در عین برخورداری از درآمدهای موقوفاتی که به امر آردشیر و شاپور در اختیار آذرگاهها قرار گرفت به فکر افتادند که با استفاده از این فرصت تاریخی راههای درآمد بیشتری را نیز بیابند. دومین راه درآمد برای این طبقه - علاوه بر درآمد موقوفات - نذورات و صدقاتی بود که مغان برای حصول آنها چاره‌هایی ابداع کردند و مردم ساده‌اندیش را بر آن داشتند که به‌عنوان گوناگون بخشهائی از درآمدشان را با خشنودی به آذرگاه - و در حقیقت به مغان - بپردازند. مغان با شگردهای خاصی که ویژه متولیان همه ادیان تاریخ برای بهره‌کشی فریب‌کارانه از مردم عامی است، یک سلسله احکام شرعی وضع کردند که مردم را وامی‌داشت تا برای پاک شدن از گناهانشان هرگاه و بی‌گاه مبالغی را تحت نام کفاره‌های گوناگونی که مغان مقرر کرده بودند به آذرگاه تقدیم

دارند. این درآمدها به جیب مغان می‌رفت و بر ثروت و قدرتشان می‌افزود. دو نسل پس از آردشیر بابکان، تشکیلات مغان، با توان و قدرتی بی‌سابقه و برخوردار از امتیازات مادی و نفوذ معنوی فوق‌العاده در کشور، حالت یک دولت در دولت را داشت، و در موازات خاندان حکومت‌گر ساسانی سرنوشت جامعه را در چنگال گرفته بود. با افتادن ریاست دستگاه دینی و قضایی کشور به دست یکی از انحصارطلب‌ترین و اقتدارگراترین و خشن‌ترین و خشونت‌پرورترین و متعصب‌ترین مؤید تاریخ ایران به نام کرتیر، امتیازات و اختیارات طبقه مغان به بیشترین حد خود در تاریخ ایران رسید؛ و چنان‌که کرتیر در نوشته‌اش - که پائین‌تر خواهیم خواند - تصریح کرده است، اقدامات دین‌گسترانه او همه‌گونه امکانات و قدرت را برای مغان به ارمغان آورده و همه راههای فعالیت در سراسر کشور را بر رویشان گشوده است.

اختلافات مذهبی مغان و آشفتگی اوضاع سیاسی کشور

تلاشی که آردشیر بابکان برای وحدت بخشیدن به مذاهب مؤمنین مزدایسن و ایجاد دین رسمی در کشور انجام داد یک برآیند و از گونه را نیز به دنبال آورد، و قدرت‌گیری طبقه نوظهور مغان در کشور مشکلاتی را پدید آورد. پس از او مذاهب کهن مزدایسنه با شکلهای گوناگون ناهیدی و میترای و آذری خویش همچنان نیرومند و پرنفوذ ماندند، و در هر نقطه از کشور یکی از مذاهب مزدایسنه بر افکار مردم تسلط داشت؛ یک‌جا مغان مذهب آذری، یک‌جا مغان مذهب ناهیدی، یک‌جا مغان مذهب میترای دارای تسلط بودند. سپه‌داران و حاکمان نیز از متن مردم بودند و در منطقه خویش از مذهبی پیروی می‌کردند که مذهب مسلط بود.^۱ از آنجا که مدعیان تولیت دین - به حکم ماهیت تاریخی خویش - همیشه انحصارگرا بوده‌اند، هر بخش از مغان پس از شاپور اول در صدد برآمد که باورهای مذهبی خود را تحت

۱. توضیح این نکته ضرورت دارد که رابطه مذهب با دین، رابطه جزء با کل است. در درون هر کدام از دینها چندین مذهب شکل گرفته است، که هر کدام خودش را اصل دین، و مذاهب دیگر را انحراف از دین تلقی می‌کند. این امر در دین اسلام نیز اتفاق افتاده و چندین مذهب به وجود آمده‌اند که هر کدام مدعی است که او اصل اسلام است و بقیه انحراف از اسلام است. اختلاف فاحش مذاهب اسلامی زمانی آشکار می‌شود که ما سه مذهب بزرگ سنی، شیعه و خوارج را در کنار یکدیگر قرار دهیم. بسیاری از نویسندگان ما به جای «دین» در نوشته‌هایشان کلمه مذهب به کار می‌برند و مثلاً «مذهب اسلام» و «مذهب مسیحی» می‌نویسند، که البته غلط است، و باید هر کدام از دین و مذهب را در جای خودش به کار برد؛ مثلاً، دین اسلام، مذهب شیعه.

نام دین اصیل در کشور گسترش دهد. تجلی این تلاش در فعالیت برای نشر دین مزدایسنه با مذاهب گوناگونش شکل گرفت. چون که مغان هرکدام از مراکز قدرت از مذهب مردم آن نقطه از کشور حمایت می‌کردند و درصدد تبلیغ و گسترش آن مذهب بودند، در نتیجه آن نوعی رودرروی مذهبی مغان حوزه‌های گوناگون فقهاتی پدید آمد که بر افکار حکومت‌گران محلی نیز تأثیر نهاد و اختلاف مذهبی را در میان حکومت‌گران مناطق کشور دامن زد. از آنجا که برادران و فرزندان شاپور اول هرکدام در زمان سلطنت او در بخشی از کشور حکومت می‌کرد، هر یک از آنها به نوبه خود زیر تأثیر مغان مذهب منطقه خویش قرار گرفت و اختلافات مذهبی به درون خاندان سلطنت کشانده شد.

پس از درگذشت شاپور اول، رقابت قدرت میان فرزندان او دولت را در راه نابه‌سامانی سیاسی راند که سالها ادامه یافت و کشور و دولت را در معرض خطر جدی قرارداد. سپه‌داران رقیب و نیز رهبران متنفذ شده مذاهب مزدایسنه در کشور با اقدامات تفرقه‌افکنانه به اختلافات دامن می‌زدند و به سوی یک مسیر آشتی‌ناپذیر و خطرناک به پیش می‌رفتند. از نوشته کرتیر چنین برمی‌آید که این امر نزاع‌هایی نیز در بر داشته که برخی از آنها در زمان بهرام دوم توسط فتوای خوشونت‌آمیز کرتیر سرکوب شده است.

کرتیر، چنان که خودش نوشته است، در اواخر سلطنت شاپور اول هیرید و معلم مدرسه دینی بوده، در زمان هرمز اول مؤید شده، در زمان بهرام اول مؤید و دادورز (قاضی) شده، و در زمان بهرام دوم مؤیدان مؤید کل کشور شده است. نقشی که فتوای او در واداشتن بهرام اول به صدور فرمان برای کشتن مانی ایفاء کرد برایش محبوبیت بسیاری در میان مغان به دنبال آورد، و پله‌های ترقی هرچه بیشتر و درهای اختیارات هرچه افزون‌تر را بر رویش گشود، چنان که در زمان بهرام دوم به تنها فقیه تصمیم‌گیرنده درباره امور دین و قضاء (عالی‌ترین مرجع دین) تبدیل شد، و ضمن فرمانی که از شاهنشاه گرفت برنامه‌هایی که برای نشر مذهب خودش در ذهنش داشت را با پشت‌کار بسیار و همراه با قدرت بسیار دنبال کرد.^۱

کرتیر یک فقیه خشن انحصارگرا بود که برنامه‌اش را نشر مذهب آذربایجانی بنابر همان برداشتی قرار داده بود که خودش از تعالیم زرتشت داشت. او که همه باورهای خرافی مذهب

۱. شباهت شگفتی میان کرتیر زمان بهرام دوم ساسانی و ملا محمدباقر مجلسی زمان شاه عباس دوم صفوی می‌توان یافت؛ با این تفاوت که کرتیر ایرانی بود ولی مجلسی لبنانی بود و همراه پدرش برای تبلیغ مذهب به ایران آمده در دربار شاه صفوی منزلت یافته بود تا رسید به آنجا که رسید، و تبدیل به نخستین تصمیم‌گیر برای دین و مذهب برای ایرانیان شد و شیعه‌سازها کرد بسیار.

خودش را به زرتشت منتسب می‌کرد، در راه پیش‌برد هدفش (آنچه که او تقویت دین الهی می‌نامید) دست به خشونت یازید و شیوه‌هایی را برای نشر دین در پیش گرفت که به کلی با تعالیم زرتشت و با روحیه فرهنگی مردم ایران در تعارض بود. او حتی بسیاری از رسوم دیرینه مردم آذربایجان که با تعالیم زرتشت تعارض داشت را به عنوان تعالیم دینی ترویج کرد.

او دو کتیبه از خودش به یادگار نهاده که درباره اقدامات دین‌گسترانه‌اش داد سخن داده است. در کتیبه‌اش در استخر (نقش رستم) کارهایی که برای تحکیم دین بهی انجام داده بوده را برمی‌شمارد و با افتخار تصریح می‌کند که آذرگاههای بسیاری برپا داشته و گروههای بسیاری از مغان را به خدمت آنها گماشته است تا دین الهی را نشر دهند، مراسم صدقه‌دهی و خیرات و کارهای عام‌المنفعه را تشویق و ترویج کرده، بسیاری از بددینان و کج‌راهان را هدایت نموده و به راه درست درآورده، و نیز خواتک‌دس (ازدواج درون‌خاندانی) را در میان طبقه مغان تشویق و ترویج کرده است.^۱ کرتیر در این کتیبه نه تنها از سرکوب سران آئین مانی و ستیزه با مذاهب مزدایسنه بل که از فشار بر یهودان و شمن‌ها و برهمنان نیز خبر می‌دهد، که همه نشانه تعصب خشک و انحصارگرایی دینی یک فقیه بلندپایه و اقتدارگرا و بی‌گذشت و خشن و خودمحور است. در سنگ‌نبشته کرتیر در استخر (نقش رستم) که به املائی او توسط دبیرش «بُختک» نگاشته شده چنین آمده است:

من، کرتیر، مؤبدان مؤبد، توفیق یافتم که به‌ایزدان و شاهنشاه شاپور خدمت کنم... به سبب اختیاری که شاهنشاه شاپور به من تفویض کرده بود من در زمان چند شاهنشاه در دربار شاهنشاهی به دین و شاهنشاه خدمت کردم. به عنایت ایزدان و شاهنشاه شاپور، من در زمان چند شاهنشاه و در مناطق گوناگون کارهای بزرگ و ارجمندی در راه تحکیم پایه‌های دین انجام دادم. به‌توسط من آذرگاههای بسیاری در مناطق گوناگون برپا شد، و مغان بسیاری به سعادت خدمت به دین نائل آمدند. آهورمزدا و ایزدان از اقدامات من خشنود شدند، و اهریمن و دیوها از گمراه کردن مردم بازماندند و پریشان گشتند. به‌خاطر

۱. خواتک دس که شکل امروزی‌نش «دست خویش» است را به عربی «صله رحیم» گوئیم. در سخن از شاپور اول درباره این رسم سخنی داشتیم. این واژه که معنای فقه‌پیش (ازدواج درون‌خاندان) است را ایران‌شناسان غربی «نکاح محارم» ترجمه کرده‌اند که البته نادرست است. محارم در فقه یهودی و اسلامی به‌کسانی گفته می‌شود که ازدواج با آنها در شرع یهودی و اسلامی حرام است. در ایران باستان نکاح درون‌خاندانی تشویق می‌شد تا نسله‌ها پاک بمانند. کرتیر با تشویق این‌گونه ازدواجها در درون طبقه مغان می‌خواست که خون هیچ‌کدام از طبقات دیگر جامعه ایران در این طبقه وجود نداشته باشد و خون مغان به‌عنوان «اهل بیت طاهرین» پاک بماند.

خدمتهای بزرگی که من انجام دادم، شاهنشاه شاپور در تأیید اقدامات من چنین فرمود: «اقدامات تو در راه ایزدان و مامایهٔ خشنودی است. همچنان به اقدامات سازنده و شایسته ادامه بده. خانهٔ دین باید که عظیم و باشکوه ساخته شود». در فرمان نامهٔ درباری که در زمان شاهنشاه شاپور تهیه و به سراسر سرزمینهای شاهنشاهی فرستاده شد لقب «هیرید کرتیر» به من داده شد. چون شاهنشاه شاپور رخت از این جهان بر بست فرزندش هرمزد به سلطنت رسید. شاهنشاه هرمزد مرا مورد عنایت قرار داد و بالاترین مرتبهٔ دینی را به من عطا کرد؛ و در دربار و سراسر کشور شاهنشاهی به من اختیار داد که به دین خدمت کنم. او لقب «کرتیر، مؤبد بزرگِ اهورمزدا» به من داد. من در سراسر کشور به خدمت دین مشغول شدم، آذر و رهبران را در مناطق گوناگون برپا داشتم، و مغان بسیاری را به سعادت خدمت به دین نائل گردانیدم. آذرگاههای بسیاری برپا شد و مغان بسیاری به خدمت آنها گماشته شدند. چون شاهنشاه هرمزد رخت از این جهان بر بست شاهنشاه و رهبران (بهرام) پسر شاپور و برادر هرمزد به سلطنت نشست. شاهنشاه و رهبران نیز افتخار بزرگی به من عطا کرد تا همچنان در دربار و سراسر کشور به خدمت دین باشم و هر کاری که برای تقویت دین لازم باشد را انجام دهم... آذرگاههای بسیاری برپا شد و مغان بسیاری به سعادت خدمت به دین نائل شدند. در فرمان نامهٔ دربار که در زمان شاهنشاه و رهبران تهیه شد لقب «کرتیر، مؤبد بزرگِ اهورمزدا» به من داده شد. چون شاهنشاه و رهبران رخت از این جهان بر بست شاهنشاه و رهبران پور و رهبران (بهرام دوم) به سلطنت رسید که شاهنشاهی باایمان و پاک دل و نیک اندیش و بسیار درست کار است. او به عنایت اهورمزدا و ایزدان و به خاطر سعادت ابدی خودش بالاترین رتبهٔ دینی را در سراسر کشور شاهنشاهی به من عطا کرد، مرا بسیار بزرگ داشت، و به من اختیار داد که همچنان در خدمتِ نَشْرِ دین باشم. او اختیارات و امکاناتی بیش از آنچه که تا زمان او داشتم را به من عطا کرد. او مقام مؤبدان مؤبد و ریاست دستگاه قضایی در سراسر کشور شاهنشاهی را به من تفویض کرد، نظارت بر کلیهٔ مراسم دینی را به من واگذار کرد، ریاست آذرگاهِ بَخ دخت اناهیته یعنی آذرگاهِ اَرْدَشیر در استخر را به من سپرد. او لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبدِ اهورمزدا، گزیدهٔ و رهبران برای هدایت مؤمنین» را به من عطا کرد... خدماتی که من در زمان چندین شاهنشاه به خاطر خشنودی اهورمزدا و ایزدان برای تقویت دین مَزْدایسنه انجام دادم بسیار ثمربخش بود. مغان و مؤمنین مَزْدایسن شامل عنایت الهی شدند. مردم در سراسر کشور شاهنشاهی برای خدمت خشنودگرانه به ایزدان و آب و آتش و آفریدگان نیکِ اهورمزدا بیش از پیش کمر

همت بریستند و ایزدان و آب و آتش و آفریدگان نیک اهورمزدارا شاد، و اهریمن و دیوها را پریشان و آواره کردند. آموزه‌های اهریمن و دیوها ممنوع و وسوسه‌های آنها از مردم دور کرده شد. فعالیت‌های یهودان، شمنان، برهمنان، نسطوریان، مسیحیان، صابیان، و زندیگان در کشور شاهنشاهی محدود شد؛ کنام دیوها و دیوخانه‌ها و بت‌هایشان برچیده شدند. کارهای بسیار بزرگی انجام شد، آذرهای ورهران در مناطق بسیاری برپا شد، مغان بسیار زیادی توفیق یافتند که سعادت خدمت به دین حاصل کنند. شاهنشاه ورهران پور ورهران در فرمان‌نامه شاهنشاهی لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمزدا، گزیده ورهران برای هدایت مؤمنین» به من عطا کرد.

از آغاز کار، من کرتیر در راه خشنودی ایزدان و امش‌سپنتان و به خاطر اقداماتی که برای سعادت ابدی خودم انجام دادم با دشواری‌های بزرگی مواجه شدم؛ ولی امکانات بسیار زیادی در اختیار آذرگاهها و مغان ایران قرار دادم. به فرمان شاهنشاه، به آذرگاههای بیرون از مرزهای ایران، تا هرجا که اسپان و مردان شاهنشاه می‌رسند، سر و سامان دادم، و تشکیلات هیربدانشان را بازسازی کردم؛ از جمله در شهر آنتیوخیه، در کشور سوریه، در سرزمینهای ماورای سوریه، در شهر طرسوس، در کشور کیلیکیه و سرزمینهای ماورای کیلیکیه، در شهر قیصریه، و از کشور کت‌پتوگ تا گل‌تیه، و در کشور ارمنستان و گرجستان و البانیه، و از دربند بالسکان تا دربند الان، و هرجا که شاهنشاه شاپور با اسپان و مردانش تصرف کرده بود. من جلو تاراج‌گری و تخریب را گرفتم، دست غارت‌گران و تخریب‌گران را کوتاه کردم، و هرچه مردمی غارت کرده بودند را بازگرفته به صاحبانشان باز دادم و هرچه تخریب کرده بودند را بازسازی کردم. من دین مزدایسنه را که دین حق است در سراسر کشور نشر دادم، خراب‌کاران و بی‌دینان و گمراهان و فاسدان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت را سرکوب کردم و به راه درست باز آوردم.

من، به عنایت ایزدان و شاهنشاه، آذر ورهران را در همه‌جای کشور شاهنشاهی ایران برپا داشتم و مغان بسیاری را به خدمت آذرگاهها گماشتم. بسیار خواتک‌دس (ازدواج درون‌خاندانی) برگزار شد. بسیاری از مردم که ایمانشان استوار نبود به ایمان گرایش یافتند. بسیاری نیز از آموه‌های دیوها پیروی می‌کردند، ولی در اثر تلاشهای پی‌گیری من دست از پیروی از آن آموزه‌های گمراه‌کننده برداشتند و از ایزدان پیروی کردند. مراسم صدقه‌دهی و خیرات عامه و دیگر مراسم دینی به آن گونه که من بیان داشتم ترویج شد و با شکوه بسیار برگزار گردید...

من این سنگ‌نبشته را از خودم به‌یادگار نهادم تا آیندگان اگر فرمان‌نامه‌های شاهنشاه شاپور و دیگر شاهنشاهان را ببینند بدانند که من بودم که شاهنشاه شاپور [اول] لقب «کرتیر، معلم مدرسهٔ مغان» به‌من داد، و در زمان شاهنشاه هرمزد و شاهنشاه ورهران من ملقب به «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمزدا» شدم، و در زمان ورهران پور ورهران لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمزدا، گزیدهٔ ورهران برای هدایت مؤمنین» به‌من داده شد...

کرتیر را در این نوشته‌ها، که در سنگ‌نبشتهٔ نقش رجب نیز تکرار شده است، مردی می‌بینیم خودشیفته که پرستندهٔ نام و آوازه و قدرت خویش است نه پرستندهٔ اهورمزدا. در سنگ‌نبشتهٔ نقش رجب او تأکید می‌کند که هر که نیکوکار باشد به‌بهشت و هر که بدکار باشد به‌دوزخ خواهدرفت؛ ولی دربارهٔ خودش چنان نوشته که به‌یقین می‌داند که اهل بهشت است. او از اقداماتی که برای سرکوب پیروان ادیان دیگر به‌کار برده بوده سخن گفته است که نشان از یک فقیه خشک‌مغز سخت‌گیر متعصب می‌دهد، و چنان اوصافی را برای خودش برمی‌شمارد که هر ایرانی نیک‌اندیشی را از او متنفر می‌کند. مشخص است که مغان ایرانی در زمان این فقیه متعصب خشک‌اندیش با تعصب و دگرستیزی آشنا شدند، و نسبت به‌ادیان غیر ایرانی شیوه‌ئی در میان‌شان رواج یافت که به‌کلی با سنتها و فرهنگ ایرانیان بیگانه بود.

با قدرت‌گیری این مغ خشک‌سر آذربایجانی، هدف خیرخواهانه‌ئی که آردشیر بابکان از تشکیل طبقهٔ مغان در نظر داشت به‌ضدِ خودش تبدیل شد. با قدرت‌گیری او، برای نخستین بار در تاریخ ایران سیاست فشار بر پیروان ادیان و مذاهب غیرخودی بروز یافت؛ و هرچند که این سیاست به‌خاطر تعارضش با روحیهٔ سازگاری و مداراگری سنتی ایرانیان نتوانست که دوامی داشته باشد ولی پی‌آمدهای ناگواری را برای کشور به‌دنبال آورد.

نیک‌اندیشان ایرانی چاره‌ئی جز رویارویی با این فقیه خشک‌مغز نداشتند. در سال ۲۷۶ بهرام اول طی توطئه‌ئی از میان برداشته شد و پسرش بهرام کوشان‌شاه که ولی عهد و تا آن زمان شاه ناحیهٔ کابل و قندهار بود با لقب بهرام دوم برجایش نشست. کرتیر در زمان بهرام دوم بیش از پیش برای رویارویی با مخالفانش کمر همت بر بست و کوشید که با سیاست مشت‌های آهنین به‌جنگ نافرمانان برخیزد. چنان‌که در سنگ‌نبشته‌اش دیدیم، اوج فعالیت‌های او در زمان این بهرام دوم بود. شیوه‌های دگرستیزانهٔ او مخالفت سپه‌داران و مغان مذاهب دیگر دین ایرانی را برانگیخت.

در پی اوج‌گیری نارضایتی از سیاست‌های کرتیر، هرمز سیگان‌شاه - شاه سیستان و برادر بهرام دوم - با حمایت بخشی از مغان و سپه‌داران در صدد دست‌یابی به‌تخت برآمد، و

نرسی پسر شاپور نیز که در زمان شاپور اول حکومت ارمنستان را داشت و از زمان مرگ شاپور در آرزوی دستیابی به تخت و تاج بود و با روی کار آمدن بهرام دوم از منصبش به کنار زده شده بود نیز در صدد دستیابی به تاج و تخت بود. هردوی اینها از مناطقی بودند که مردمشان مذهب مهرورز و انسانی میتریسنه داشتند.

بهرام دوم شورش سیستان را در هم کوبید و حاکمیت سیستان را به پسر خودش - این نیز بهرام - سپرد؛ ولی شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مانع از آن بود که امنیت به کشور برگردد؛ و نارضایتی از دربار ساسانی همچنان ادامه یافت. عوامل همه این آشوبها - تا اندازه بسیاری - مغان مذاهب مختلف کشور بودند که با شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مخالفت می‌کردند و سپه‌داران مناطق خویش را هم برضد سیاستهای کشورداری شاهنشاه و هم به رویارویی مذهبی با یکدیگر برمی‌انگیختند.

از سر گرفته شدن تجاوزات رومیان و شکست خفت‌بار ارتش ایران

خشونت‌های کرتیر و پیامدهایش که آشفتگی اوضاع سیاسی در کشور بود جنگ‌های ایران و روم را دیگر باره به راه انداخت. شاه ارمنستان در زمان بهرام دوم مردی از خاندان حکومت‌گر سنتی ارمنستان از نسل شاهان پارتی بود و خسرو نام داشت. رومیان که همیشه منتظر نشسته بودند تا از هر رخدادی که در ایران به پیش می‌آمد استفاده کرده مرزهای غربی کشور ساسانی و سرزمینهای اطراف فرات شمالی و میانی را مورد تجاوز قرار دهند، توسط جاسوسانشان در ارمنستان به بخشی از اقتدار طلبان ارمنستان وعده حمایت داده آنها را برضد خسرو - شاه ارمنستان - برانگیختند. رقیبان قدرت در ارمنستان برضد خسرو شوریدند، قیصر کاروس به بهانه حمایت از شورشیان به ارمنستان لشکر کشید، و خسرو از ارمنستان گریخت. قیصر کاروس پس از تصرف ارمنستان، از راه آمیدا به درون میان‌رودان لشکر کشید و حران و نصیبین را گرفت. بهرام دوم که گرفتار مشکلات کرتیر ساخته بود، و به سبب محرومیت از حمایت بخش بزرگی از سپه‌داران کشور و ناتوانی ارتش توان دفاع از تمامیت ارضی کشور را نداشت، پس از شکستی در غرب میان‌رودان از رومیان خورد مجبور شد که به قیصر پیشنهاد صلح دهد. طبق قرارداد صلح خفت‌باری که در سال ۲۸۳ منعقد شد ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین به دولت روم واگذار شد. تلاشهای دو‌یست‌ساله رومیان برای دستیابی بر ارمنستان و حران و نصیبین که چندین بار به شکستهای سخت و کشته شدن امپراتورانشان انجامیده بود، اکنون به برکت شیوه‌های غلط و خشونت‌آمیز و تفرقه‌افکنی کرتیر و شاه پیرو او و اختلافات

مذهبی دستگاههای مغانِ اقتدارطلبِ کشور به ثمر نشست.

دوران سلطنت بهرام دوم دوران حاکمیت کرتیر و مغانِ پیرو او و دوران نابه‌سامانی در کشور بود. بهرام دوم دو نقش بر دل کوه از خویشتن بر جا نهاده؛ یکی در استخر (نقش رستم) در کنار سنگ‌نگارهٔ اَرَدَشیرِ بابکان، و دیگری در بیشاپور (نزدیکی کازرون). در هیچ‌کدام از این دو نقش خبری از حضور فره‌وشی برای سپردن نگین خسروی به او نیست. شاید کرتیرِ مسلط بر بهرام دوم دارای مذهبی بوده که معتقد به انتقال سلطنت به توسط فره‌وشی که خسرو اساطیر به شاهنشاه نبوده است. عدم حضور فره‌وشی در اینجا را نمی‌توان به‌گونهٔ دیگری تفسیر کرد. به نظر می‌رسد که در اینجا آذر (ایزدِ برترِ مردم آذربایجان) جای فره‌وشی را گرفته باشد. در سنگ‌نگارهٔ استخر، بهرام دوم در رخت و زیور و جلال شاهنشاهی و با تاجی شبیه تاج شاپور اول، سوار بر اسپ و شمشیر به دست در میان مؤبدان مؤبد و اعضای خانوادهٔ خودش (خاندان سلطنتی) دیده می‌شود. در این نقش، علاوه بر مؤبدان مؤبد و یک مؤبدِ دیگر، بانوان خاندان سلطنتی نیز حضور دارند. در سنگ‌نگارهٔ بیشاپور، بهرام دوم حکایت پیروزی در یکی از جنگها - که شاید در جنگ با برادرش هرمز در سیستان بوده باشد - را نقش کرده که گروهی از اسیران را به حضور او آورده‌اند؛ و ایران‌سپاهبد نیز در زیور و جلال سپاهبدی در برابر او ایستاده و فرمان‌دهِ اسیرشدهٔ شورشیان نیز در پشت سر او نشان داده شده است. بر روی یک نگین بزرگ از عقیق سیاه که اکنون در موزهٔ ملی پاریس است نیز بهرام دوم را می‌بینیم که با امپراتور روم در نبرد است؛ هر دو سوار بر اسپ‌اند، اسپه‌اشان در حال تاختن به یکدیگرند و گردن به گردن شده‌اند، و شاه و امپراتور شمشیرهاشان را بر روی یکدیگر بلند کرده‌اند. بهرام دوم و حامیش کرتیر خواسته‌اند که با به‌یاد گذاشتن این نقشها احساس حقارتی که در اثر شکستِ بزرگِ ارتشِ ایران از رومیان متجاوز داشته‌اند را نهان بدارند و گزارشِ دروغ برای تاریخ برجا نهند.

بهرام دوم در میان آشفته‌گیها و اختلافات مذهبی که در سراسر کشور جریان داشت ۱۶ سال سلطنت کرد، و در سال ۲۹۲ درگذشت و پسر و ولی‌عهدش بهرام سیگان‌شاه (شاه سیستان) با لقب بهرام سوم به جایش نشست. اما این نیز با رقابت‌هایی مواجه شد. پیرمردی به نام نرسی پسر شاپور اول بر ضد او به پا خاست. این نرسی که از حمایت مغانِ مذهب ناهیدی برخوردار بود از مدتها پیشتر پیوسته در صدد دست‌یابی بر تاج و تخت ایران بود و در این فاصله یک‌چند هم بر نقطه‌ئی از ایران تسلط یافته خود را شاهنشاه نامیده سکه بنام خود زده بود (تنها نشانهٔ سلطنت او در زمان بهرام دوم همین سکه‌های برجا مانده است؛ و ما دقیقاً نمی‌دانیم که او در

کدام نقطه از کشور سلطنت می‌کرده است.) بهرام سوم پس از شکست از نرسی به شرق کشور گریخت. از سکه‌هایی که از او برجا مانده است برمی‌آید که چندی بر ناحیه‌ئی از شرق کشور (خراسان یا سیستان) سلطنت مستقل داشته است. این رخدادها نشان‌گر از هم پاشیدگی کشور در اثر خشونت‌های مذهبی کرتیر است که در صد نابود کردن مذاهب دیگر ایرانی و همه‌گیر کردن مذهب مغان آذربایجان بوده است.

نرسی نقشی از خودش در استخر (نقش رستم) برجا نهاده است. در این نقش، نرسی نگین خسروی را - برخلاف سنت آردشیر و شاپور و دیگر شاهان ساسانی - از دست فره‌وشی بَخ‌دخت آن‌اهیتَه دریافت می‌دارد؛ و این نشان‌گر آن است که او با حمایت آن بخش از مغان که تبلیغ‌گر مذهب ناهیدی بوده‌اند به قدرت دست یافته بوده است، و حتماً در زمان او مغان این مذهب دست به فعالیت‌هایی برای تسلط بخشیدن به مذهب خویش زده باشند و به نوبه خود بر اختلافات مذهبی دامن زده باشند. در این زمان دیگر از کرتیر خبری نیست.

قیصران روم که از سدهٔ نخست مسیحی همواره در آرزوی دست‌اندازی بر میان‌رودان و تشکیل دولت فراگیر خاورمیانه‌یی بودند و در رؤیاهایشان خودشان را میراث‌داران اسکندر می‌دیدند، در دوران پس از بهرام دوم که ایران گرفتار منازعات مغان بود در کشورشان با مشکلاتی دست و گریبان بودند و فرصت لشکرکشی به میان‌رودان را نیافتند. مردم ارمنستان که از مداخله‌های رومیان در کشورشان ناراضی بودند رخ به‌جانب ایران برگرداندند و شاه دست‌نشاندهٔ رومیان - که نامش آتردات (تلفظ نوینش آذرداد) و لقبش اشک سوم بود - را بیرون کردند. گالیریوس رومی به ارمنستان لشکر کشید. نرسی به‌حمایت ارمنستان شتافت؛ لیکن از گالیریوس شکست یافته گریخت، و خیمه‌گاه سلطنتی - شامل شهبانویس که نامش را ارسان نوشته‌اند - به دست گالیریوس افتاد. نرسی پس از آن مجبور به مذاکره با رومیان شد و پذیرفت که آتردات به سلطنت ارمنستان برگردد. بخشی از ارمنستان کهین (در جنوب شرق اناتولی) را نیز به رومیان واگذار کرد، و نفوذ رومیان در ارمنستان و گرجستان را به رسمیت شناخت. اترداد نیز پس از آن به سلطنت ارمنستان برگشت.

نرسی نیز با مخالفت برادر و عموزادگانش روبه‌رو بود، و دربار ایران در زمان او به‌نهایت ضعف رسید. او در سال ۳۰۱ مجبور به کناره‌گیری شد و پسرش هرمز به‌جایش نشست. این هرمز دوم در سال ۳۰۹ هنگام شکار در بیابانهای حیره ترور شد، و شایع کردند که عربها او را کشته‌اند. آذر نرسی پسر هرمز دوم که جانشین او شده بود پس از چند ماه ترور شد. در این هنگام سراسر کشور در آشوب و ناامنی فرو رفت، و شخصیتی وجود نداشت که پا به میدان نهد

و ایران را از خطر رقابت اقتدارطلبان برهاند. بخشی از غرب کشور (ارمنستان و آمیدا و حرّان و نصیبین) در اشغال رومیان بود، و مرزهای غربی میان رودان را خطر رومیان تهدید می‌کرد. پس از آذرنرسی مغان و سپه‌داران کشور چنان با یکدیگر در اختلاف بودند که نتوانستند بر سر تعیین یک شاه اتفاق نظر یابند. در سال ۳۱۰ کسی در کشور شاهنشاه نبود. این بلائی بود که اختلافات مذهبی ناشی از سیاستهای غلطِ کرتیر برای کشور به‌ارمغان آورده بود.

ضعف دولت ایران قبایل بیابانی شمال عربستان را تشویق کرد که به‌درون سرزمینهای نواحی فرات میانه بخزند. این مهاجرتها می‌توانست که مورد بهره‌برداری رومیان در جنگ با ایران قرار گیرد. وجه مشترکی که میان تازیان و رومیان وجود داشت آن‌که هردو با آئینهای توحیدی، ویژه با دین مزدایسنه، خصومت می‌ورزیدند. در همین فاصلهٔ زمانی، بسیاری از تیره‌های قبایل ایاد و تغلب در بیابانهای حران، و تیره‌هایی از قبایل بنی‌بکر در شمال شرق عربستان و مرزهای جنوبی عراق کنونی جاگیر شدند و برای آبادیهای آرامی‌نشین غرب و جنوب عراق آزارهایی به وجود آوردند. دولت ایران که دوران ضعف را می‌گذراند قدرت نداشت که عربها را از منطقه براند. هرگز دوم با ارتش کم‌توانی که در اختیار داشت کوشیده بود که قبایل عرب را که آبادیهای جنوب عراق را ویران و کشتزارها را نابود می‌کردند و رعب و وحشت در منطقه ایجاد کرده بودند به‌درون عربستان بزند، لیکن موفقیتی به‌دست نه‌آورد.

در اواخر رخدادهای بالا یک مؤبد فرزانه و باتدبیر و نیک‌اندیش و مداراگر به‌نام آترپاد مِه‌راسپند به ریاست دستگاه دینی کشور و جانشینی کرتیر رسیده بود. خطراتی که از همه سو کشور را احاطه کرده بود، نه تنها موجودیت کشور بل که امتیازات و حتی موجودیت مغان را نیز در معرض خطر قرار داده بود، و این خطرات چنان جدی و بزرگ بود که برای همگان محسوس شد و همه را به فکر یافتن راه چاره‌ئی برای بیرون آمدن از بن‌بست سیاسی‌ئی که خودشان درست کرده بودند افکند.

سرانجام باتدبیری که آترپاد مِه‌راسپند اندیشید، مغان و سپه‌داران برآن شدند که به‌نوعی توافق و هماهنگی در تصمیم‌گیری در ادارهٔ کشور دست یابند. از آنجا که در آن هنگام هرکدام از مدعیان سلطنت به‌یکی از جناحهای مذهبی وابسته بود، سران دینی و کشوری و لشکری که خود درگیر رقابت با یکدیگر بودند نتوانستند که یکی را به‌عنوان شاهنشاه تعیین کنند. به‌ناچار توافق رفت که کشور را یک شورای متشکل از سپه‌داران و مغان اداره کند. به‌دنبال این هماهنگی سیاسی، یک شورای سلطنت با شرکت مؤبدان طراز اول و سپهبدان تشکیل شد که ریاست آنرا آترپاد مِه‌راسپند برعهده گرفت. در این شورا تصمیم گرفته شد که

نوزاد هرمز دوم را شاه بنامند و سرپرستیش را به مادرش - شهبانوی هرمز - بسپارند. نام این نوزاد را شاهپور نهادند (سال ۳۱۰ م). اما این تصمیم در خاندان ساسانی با موافقت همگان مواجه نشد. یکی از پسران هرمز دوم که مدعی جانشینی پدرش بود در جنگ شکست یافت و اسیر و کور کرده شد؛ پسر دیگر هرمز دوم که نامش هرمز بود نیز در این راه شکست یافته دستگیر و زندانی شد.

از این زمان برای چند سال آینده مغان و سپه‌داران که شورای سلطنت تشکیل داده بودند همدستانه و با همدلی به سلطنت مشترکشان بر کشور ادامه دادند. فاصله میان مرگ بهرام اول تا سال ۳۱۰ دوران بی‌ثباتی سیاسی در کشور و ضعف دولت بود. عامل اصلی این بی‌ثباتی را باید در ستیز مذهبی مغان یافت. از این نظر، دوران یاد شده را باید «دوران جدال مذهبی حوزه‌های فقه‌های در ایران» دانست که به برکت آن کشور در آشوب شد، و دولت به نهایت ضعف رسید.

اگر کرتیر همه توان خویش را در راه ذوب کردن مذاهب ایرانی در مذهب خودش به کار گرفته بود و نتیجه اقداماتش ایجاد تفرقه و اختلاف در میان پیروان مذاهب ایرانی و ضعف دولت شده بود، آترپاد مهراسپند با حمایتی که از سپهبدان کسب کرد، برخلاف کرتیر همه توانش را در راه ایجاد همدلی در میان سران مذاهب ایرانی به کار برد و کوشید که روحیه مداراگر ایرانی را به میان مغان برگرداند. مغان مذاهب متنازع پس از حدود ۲۷ سال ستیزه‌های کشور برپادده که آن‌همه آسیب به کشور وارد کرده بود متوجه شدند که تنها راه نجات کشور همانا بازگشت به شیوه‌های کشورداری دوران آردشیر بابکان و شاپور اول است.

بازتدوین اوستای ساسانی بر مبنای مذهب مغان

چون که پاس‌داری از آئین مزدایسنه سرلوحه برنامه‌های دولت ساسانی بود، ضرورت داشت که چارچوبی مدون و روشن و تفسیر شده و مورد اتفاق همگان برای دین رسمی تهیه شود تا اختلافات مذهبی برای همیشه از میان برود. این مسئولیت مهم را نیز آترپاد مهراسپند بر دوش خودش گرفت.

پیش از این دیدیم که مؤبد تن‌سر به فرمان آردشیر بابکان نسخه‌های پراکنده جزوه‌های اوستا که نزد برخی مغان و هیربدان نگاه‌داری می‌شد را از نقاط گوناگون کشور گردآوری کرد و با استفاده از آنها یک نسخه رسمی اوستا تهیه کرد. از روی این نسخه چندین نسخه تهیه شده به مراکز دینی مهم همچون شیز در آذربایجان و استخر در پارس، و احتمالاً مراکز دینی در

سیستان و خراسان و خوارزم و تیورستان فرستاده شد. در دوران شاپور اول و جانشینانش این نسخه‌ها اساس کار مؤبدان و هیربدان برای تعلیم دین بود.

نسخهٔ تَن سَر به چندین لحاظ برای برقراری یک دین همه‌گیر کارآیی نداشت؛ مهم‌ترین علت این امر تأویل بردار بودن زبان کهنه‌شده و متروک ماندهٔ اوستا بود که به هر مؤبدی امکان می‌داد بنابر باورها و برداشتهای خودش متن اوستا را تأویل یا تحریف کند و براساس تفسیر خودش مذهب خودش را تنها مذهب برحق، و مذاهب دیگر را تحریف شده قلمداد نماید؛ زیرا اوستای موجود به زبانی نگاشته شده بود که در زمان ساسانیان رواج نداشت و برای مردم مناطق کشور قابل فهم نبود، و هرکدام از فقههای مذاهب ایرانی بنا به سلیقه و برداشت و مقتضای مذهب رائج در منطقهٔ خودش آنرا تفسیر و تأویل می‌کرد.^۱ بعلاوه چون که سیاستهای تفرقه افکنانهٔ مؤبد کرتیر با مغان ایران کاری کرده بود که فقیهان هرکدام از حوزه‌های مذهبی در تلاش حاکمیت بخشیدن به مذهب خویش به عنوان دین رسمی بودند، و در نتیجه در راه تسلط دادن به مذهب خویش در کشور تلاش می‌کردند، و در این راه تألیفات دیگری نیز بر نسخه‌های موجود اوستا افزوده شد که حاوی تعالیم مذاهب آذری، ناهیدی، و میتزایی بود، و به آنها رنگ تعالیم زرتشت داده شده بود. در نتیجهٔ این رخداد بی سابقه، مغان مذاهب مختلف در برابر یکدیگر به صف آرایی درآمده بودند. این صف آرایی به نوبهٔ خود به درون ارتش و دستگاه تصمیم‌گیر سیاسی نیز راه یافته بود، و چنان که گفته شد، فتنه و آشفتگی سیاسی و ضعف دولت و مصیبت‌های ناشی از آن را به دنبال آورد.

شورای سلطنتی که شاپور دوم را پادشاهی داده بود، به تدبیر شایستهٔ آترپاد مِهرا سپند به جستجوی راه چاره برای پایان دادن به اختلافات مذهبی و سیاسی افتاد. مؤبدان بلندپایه به دنبال مباحثات و تبادل افکار و نظرات بسیار به این نتیجه رسیدند که باید بر سر یک دین همه‌گیر اتفاق نظر یابند و ستیزه‌های مذهبی کشور بر بادده را به کنار نهند، و دست به هم دهند و کشور را به شکوه دوران آردشیر بابکان و شاپور اول برگردانند.

اتفاق نظری که با روی کار آوردن شاپور دوم و به تدبیر آترپاد مِهرا سپند و نیروی برخی از سپه‌داران خیرخواه در میان فقههای مذاهب مختلف حاصل شده بود در تدوین و تفسیر نوین اوستا تجلّی یافت. آترپاد مِهرا سپند در مقام ریاست عالیّهٔ دستگاه دینی و ریاست شورای سلطنت تصمیم گرفت که یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند تا کشور در آینده شاهد

۱. موضوع اختلاف مذهبی در زمان آردشیر بابکان نیز به پیش آمد و سبب بروز اختلاف نظرهای میان مؤبدان تیورستان با آردشیر شد، که جلوه‌ئی از آن در سند معروف به نامهٔ تَن سَر بازتاب یافته است.

بروز اختلافات مذهبی شبیه دوران کرتیر نباشد. او از رخدادهای دردناک سالهای گذشته آموخته بود که در کشور باید مذاهب برخاسته از دین ایرانی به وحدت برسند و یک دین همگانی که همه مذاهب را در یک بوته گرد آورد در کشور شکل بگیرد. شاید اتخاذ لقب آترپاد مهراسپند، که نشانگر تجمع دو مذهب برتر کشور - آذری و میترای - در او می بود، از روی تعمدی و نظر به هدف خاصی توسط او انجام گرفته بوده، و او می خواسته که با این کارش مغان این دو مذهب را که نیرومندترین مذاهب کشور بودند با خود دمساز کند و به هدفی که از ورای وحدت دینی کشور دارد دست یابد. نام و لقب او نشان می دهد که از همان قبیله کهن آترپاتیکان و اهل آذربایجان بوده است. پس ما باید انتظار داشته باشیم که او در صدد بوده که مذهب مغان آذربایجان را به دین زرتشت تبدیل کند. چنین هم شد، و احکام عبادی اوستای بازتدوین شده به ریاست او بازتاب دهنده احکام عبادی مذهب مغان آذربایجان بود، و با پاک دین مزدایسنه فاصله آشکار و چشم گیری داشت.

او پس از کسب توافق همه مؤبدان کشور، هیأت خبرگان دین مزدایسنه تشکیل داد که بلند پایه ترین فقیهان مذاهب مزدایسنه عضو آن بودند. وظیفه این هیأت تفسیر اوستا و تهیه نسخه مورد اتفاق همگان از این تفسیر بود. به یک عبارت می توان گفت که وظیفه این هیأت تهیه تفسیری از اوستا بود که هر سه مذهب مزدایسنه (آذری، ناهیدی، میترای) را وحدت بخشد و اختلافات مذهبی را از میان ببرد و یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند. این یک کار بسیار دشوار بود که هیچ راهی جز انجام آن در پیش پای مؤبدان وجود نداشت، و می بایست به هر بهائی شده باشد انجام می گرفت تا اختلافات مذهبی موجود از میان می رفت و امور کشور سر و سامان می گرفت.

کار تفسیر و تدوین اوستا وقت درازی گرفت و اعضای هیأت سالها روی این امر مهم کار کردند. در مواردی کار بر سر تفسیر بندهائی از اوستا چنان دشوار می شد که فقیهان با نوعی بن بست اختلاف انگیز مواجه می شدند. هر کدام از فقیهان مذاهب مختلف، از آذری گرفته تا ناهیدی و میترای، بر آن بودند که تعالیم مذهب خودشان را به عنوان تعالیم زرتشت در اوستا جای دهند. بسیاری از عقاید و باورهای که برخی از مؤبدان ارائه می کردند برای برخی دیگر پذیرفتنی نبود و بر سر اینها جدالهای لفظی برپا می شد. برخی از متون مذهبی موجود یا تفسیرها چنان بود که نمی توانست مورد اتفاق همگان قرار گیرد. در چنین مواردی تنها راه حل استمداد از خدای بزرگ بود، و به نظر می رسید که می بایست شخص زرتشت حاضر آید و درباره ادعاهای رهبران مذاهب متعارض یا متن یا تفسیر مورد اختلاف قضاوت کند.

برای آن که این موضوع را به ذهنمان نزدیک تر کنیم، ناچارم اشاره کنم که اکنون نیز همین موضوع در میان مسلمانان وجود دارد. اختلاف میان شیعه و سنی (دو مذهب مسلط اسلامی در زمان ما) چنان شدید است که باید پیامبر بیاید و آن را حل کند و مقرر دارد که شیعه درست می گوید یا سنی. نه قرآن و نه هیچ کدام از متون دینی که در دست شیعه و سنی است نمی توانند که در این راه کمکی برای از میان برداشتن اختلافات مذهبی بکنند؛ زیرا قرآن تأویل بردار است و می توان آن را از وجوه مختلف تفسیر کرد (حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ)؛ فقهای هر کدام از این دو مذهب اسلامی قرآن را به تناسب باورهای مذهبی خودشان تأویل می کنند. بر سر اساسی ترین اصل اسلامی که نماز است، اختلاف از همه عمیق تر است. هر کدام از شیعه و سنی به تنها آیه‌ئی که در قرآن درباره چه‌گونگی وضو گرفتن هست استناد می جویند، ولی هر کدام به گونه‌ئی وضو می گیرد که برای دیگری نادرست و باطل به شمار می رود. نه وضوی شیعه برای سنی درست است و نه وضوی سنی برای شیعه؛ یعنی وضو و نماز هر کدام به نظر طرف دیگر باطل است و از این حیث هیچ کدام از دو طرف نمی توانند که پشت سر یکدیگر نماز بخوانند و با هم در یک مسجد گرد آیند. بر سر اوقات نماز نیز اختلاف به همین گونه است؛ زیرا شیعه سه وقت اذان می گوید و سه وقت نماز می خواند، و سنی پنج وقت اذان می گوید و پنج وقت نماز می خواند. حتی در چه‌گونگی نماز خواندن نیز اختلاف شدید هست. از این رو مساجد شیعه از مساجد سنی جدا است. اگر هم گاهی سنی و شیعه بنا به ضرورتی در یک مسجد گرد آیند این امر یک رخداد مصلحتی زودگذر است؛ و چون امامت هیچ کدام از امامان جماعت این دو مذهب برای پیروان مذهب دیگر جازز نیست، هر کدام از دو طرف که پشت سر دیگری نماز بخواند باید که نمازش را قضا کند. این از آن رو است که وقتی پیش نماز وضویش درست نباشد نماز خواندن در پشت سر او باطل است، و چنان که گفتیم، وضوی هر کدام از سنی و شیعه به نظر طرف دیگر باطل است. تلاشهای همه مصلحان دینی در کشورهای موسوم به جهان اسلامی که در دو سده اخیر می خواسته‌اند میان شیعه و سنی نوعی نزدیکی ایجاد کنند ناموفق مانده است. زیرا مصلحان سنی می گفته‌اند که شیعه باید به نفع باورهای سنیان از پاره‌ئی از باورهاشان دست بکشند، و مصلحان شیعه نیز می خواسته‌اند که سنیان تابع فقه شیعه (آن چه که فقه اهل بیت می نامند) شوند تا اختلافها از میان بروند؛ ولی هیچ کدام از دو طرف حاضر نمی شده و نمی توانست که به خاطر دست‌یابی به وحدت از موارد اختلاف‌انگیزی که وجود دارد دست بکشند. همه حوزه‌های فقهی کنونی در کشورهای اسلامی سخن از شعبه‌شعبه شدن اسلام می گویند و هر کدام با یقین به درستی مذهب خودش این عقیده را ابراز می دارد که

مذهب او تنها «مذهب حق» و مذاهب دیگر همه مذاهب انحرافی است، و هر مسلمانی اگر بخواهد نجات یابد باید که از همان مذهبی پیروی کند که او از آن پیروی می‌کند. علت اصلی این تعصب آن است که هرکدام از حوزه‌های فقهاتی در هرکدام از این دو اسلام متعارض با مطلق قرار دادن این باور که اسلام یعنی مذهب او و مذهب او یعنی اسلام، غرق در مطالعه متون مذهبی خویش است و کمتر به مطالعه عمیق متون مذاهب دیگر می‌پردازد و در نتیجه هرکدام از حوزه‌های مذهبی از مذاهب دیگر اطلاعات اندکی دارد، و به خودش حق می‌دهد که باور داشته باشد که مذاهب دیگر چون انحرافی‌اند درخور مطالعه عمیق نیستند، و بهتر است که پیروانشان دست از آنها بردارند و به راه درست (به مذهب ما) بازآیند و مسلمانان خوبی شوند. اگر هم کسی از فقهای این دو مذهب درصدد مطالعه در متون فقهی مذهب دیگر برآید هدفش یافتن مواردی در این متون است که بتواند با توسل به آن بطلان آن مذهب را به اثبات برساند (کاری که هم اکنون مدارس قدیمه موسوم به حوزه علمیه در قم درباره متون سنیان می‌کنند). تلقین‌هایی که رهبران هرکدام از مذاهب به خودشان می‌کنند مزید بر علت می‌شود و اختلافات مذهبی همچنان ادامه می‌یابد. عبدالقاهر بغدادی (متوفی سال ۴۱۵خ) در کتاب معروفش «الفرق بین الفرق» پس از آن که کلیه مذاهب اسلامی (۷۲ مذهب جز مذهب خودش) را با دلائل و براهین می‌گوید و ثابت می‌کند که همه برباطل‌اند، در باب پنجم کتابش تحت عنوان «در بیان اوصاف فرقه ناجیه» با دلائل و براهین ثابت می‌کند که مذهب «سنت و جماعت» تنها مذهب ناجیه است و هر مسلمانی باید که این مذهب را بگیرد و از مذاهب دیگر دست بشوید. چند سده پس از او یک فقیه دیگر عرب کتابی به نام «احقاق الحق» نوشته و با دلائل و براهین واضح اثبات کرده که تنها فرقه ناجیه پیروان «مذهب اهل بیت» (شیعیان دوازده امامی) استند و دیگران همه برباطل‌اند. زمانی به پیشنهاد جامع الازهر و شیخ شلتوت - رئیس وقت الازهر - موضوع تلاش برای نزدیک شدن مذاهب اسلامی به میان کشیده شد و مرکزی نیز به نام دارالتقريب (مرکز نزدیک‌سازی) ایجاد شد تا در راه نزدیک کردن حوزه‌های فقهاتی مذاهب شیعه و سنی تلاش کند. ولی چون که هرکدام از فقهائی که در این مرکز شرکت می‌کردند علاقه داشتند که دیگران از پاره‌هایی از عقائدشان دست بکشند و پاره‌هایی از عقائد مذهب او را قبول کنند، و شیعیان هم پیشنهاد می‌کردند که فقه ما «فقه اهل بیت» است و سنیان باید که از فقه ما پیروی کنند تا به وحدت برسیم، این تلاش به جایی نرسید و شقاق مذهبی همچنان بر منوال کهن ادامه یافت. امروز «حنبلی»ها «شیعه»ها را تکفیر می‌کنند، و «شیعه»ها «حنبلی»ها را، و هر دو برای خودشان دلائل و براهین واضح از قرآن و حدیث پیامبر

در اثبات حقانیت مذهب خویش و بطلان مذهب خصم را دارند. حنبلی‌ها که در ایران «وهابی» نامیده می‌شوند همهٔ مسلمانان را برخطا می‌شمارند و خودشان را برحق. «سپاه صحابه» که مرکز آن پاکستان است و نوترین مذهب مسلمانان و شاخه‌ئی از مذهب حنبلی است سرسخت‌ترین دشمن «شیعه» است و همهٔ تلاشش بر آن است که شیعیان را از تشیع بازداشته به مذهب خودش درآورد و - به خیال خودش - مسلمان کند، و به همین خاطر هم رهبران شیعه را در پاکستان ترور می‌کند. شبیه سپاه صحابه در ایران خودمان نیز جماعتی وجود دارد که شیعهٔ سنی ستیز است و به همهٔ سنی‌ها انگ «ناصبی» می‌زند؛ و چنان‌که می‌دانیم در زمان ما دهها فقیه سنی ایرانی در درون ایران و نیز گریخته به پاکستان توسط جوخهٔ ترور مخفی این گروه ضد سنی به اشکال فجیعی ترور شده‌اند تا فقهای سنی مرعوب شوند و برای مذهب سنی در ایران تبلیغ نکنند و مذهب سنی از ایران برچیده شود و همهٔ سنیان ایران - به خیال اینها - مسلمان و شیعه شوند. طالبان حاکم بر افغانستان با شیعیان سر ستیز دارند، و متقابلاً فقهای شیعه در ایران آنها را تکفیر می‌کنند و درخور نابودی می‌دانند و هر کاری که برای برچیده کردن بساط حاکمیت آنها از دستشان برآید می‌کنند. همچنان می‌توان مثالهای بسیار زیادی دربارهٔ مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی متنازع در اسلام به دست داد. اختلاف شیعیان اسماعیلی و شیعیان دوازده امامی که هر دو اهل تشیع جعفری استند نیز در حد تکفیر متقابل اعلان شده است؛ و چنان‌که می‌دانیم، تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی حاکم بر کشورمان مذهب اسماعیلی را در ایران به رسمیت نشناخته‌اند و هیچ حقوقی برای پیروانش منظور نداشته‌اند. اختلاف مذهبی در جوامع مسلمان از سدهٔ سوم هجری آغاز شده و تا زمانی که تحریکات و تبلیغات فقیهان تعصب‌گرای این مذاهب و فرقه‌های متنازع وجود دارد، اختلاف نیز همچنان ادامه خواهد یافت. امروز اگر ما بخواهیم با توجه به گروه‌بندی فرقه‌ها و مذاهب موجود مسلمان که در خاورمیانه وجود دارند اسلام را تقسیم‌بندی کنیم، به سه اسلام متمایز و متنازع و آشتی‌ناپذیر دست خواهیم یافت. یکی اسلام شیعهٔ دوازده امامی؛ دیگر اسلام شیعهٔ اسماعیلی؛ سوم اسلام سنی سلفی. هیچ‌کدام از این سه اسلام با دو اسلام دیگر سازگاری ندارد و نخواهد داشت؛ و هرکدام در آرزوی نابودگری اسلامهای دیگر و همه‌گیر کردن اسلام خودش است. لیکن هرکدام از این «اسلام»ها هم در درون خودشان به فرقه‌ها و نحله‌هایی تقسیم می‌شوند و در درون خودشان نیز منازعات آشتی‌ناپذیری دارند که هیچ‌گاه از میان نخواهد رفت؛ چنان‌که شیعیان ولایی (پیروان ولایت فقیه) در ایران با شیعیان غیر ولایی که ولایت فقیه را بدعت و انحراف از تشیع می‌شمارند مخالفتی در حد آرزوی نابود کردن آنها

را دارند، و چون که قدرت سیاسی در دستشان است در این سالهای اخیر چند فقیه شیعه را نابود و چند تن را نیز خانه نشین کرده اند. هرکدام از پیروان مذهبهای متنازع اسلامی متونی از تفسیرهای قرآن و احادیث پیامبر و آرای کلامی و فقهی رهبران مذهبی خودشان در دست دارند که به آنها استناد می‌جویند و حقانیت خویش و بطلان دیگران را به اثبات می‌رسانند، و این متون چنان است که شکاف میان آنها را چندان عمیق کرده است که هیچ‌گاه پرشدنی نخواهد بود و اختلافها همچنان ادامه خواهد یافت؛ مگر آن که شخصیت پر قدرتی همچون آترپاد مِهرا سپند در خاورمیانه ظهور کند و به نیروی تدبیر شخصیتی همچون اردوی راج، همه اسلامهای موجود را در یک بوته گرد آورد و اسلام دیگری را از درون آنها بیرون بکشد و مسلط گرداند؛ که البته این نیز در این مرحله از تاریخ بشری نشدنی است.

این حاشیه دراز را از آن رو آوردم تا وضعیتی که در اواخر سده سوم و دهه آغازین سده چهارم مسیحی در کشورمان گریبان‌گیر مذاهب مزدا یسنه بود را تفسیر و به ذهن خواننده نزدیک کرده باشم. مغان متولی سه مذهب مزدا یسنه در ایران چنین وضعیتی داشتند که اکنون فقیهان متولی مذاهب متنازع اسلامی دارند.

آترپاد مِهرا سپند که مردی فوق‌العاده زیرک و باتدبیر بود، برای آن که بر سر تفسیرها اتفاق نظر حاصل آید، پیشنهاد کرد که باتقواترین مؤبد را که همگان تقوایش را معترف باشند تعیین کنند تا او برای یافتن راه حل تفسیرهای اختلاف‌انگیز به درگاه پروردگار دعا کند و از خدا استمداد جوید که راه درست را در برابر همگان بگذارد. به این منظور، هیأت تدوین اوستا هفت مغ برجسته را از میان خودشان برگزیدند، و این هفت تن سه تن را از میان خودشان برگزیدند، و از این سه تن یکی که از همه شایسته‌تر پنداشته می‌شد و همگان در طهارت و خلوص و تقوایش اتفاق نظر داشتند به عنوان داور نهایی تعیین شد. او مؤبد اردوی راج نام داشت. فقهای عضو هیأت به صلاحیت اردوی راج اعتراف داشتند و به توافق رسیدند که درباره مسائل مورد اختلاف و حل‌ناشدنی نظر و داوری او مقبول خواهد بود.^۱

اردوی راج به اعتکاف نشست و فقهای هیأت تدوین اوستا هر بار که اختلاف نظرشان بر سر متن یا موضوعی با بن‌بستی روبه‌رو می‌شد آن را بر اردوی راج عرضه می‌کردند؛ اردوی راج آن را در سینه نگاه می‌داشت و چون روحش در حال دعا و خلسه و نیایش او به جهان ملکوت فرهوشیها سفر می‌کرد حل مسئله را در رؤیا از فرهوشی زرتشت در عالم فروشیها دریافت می‌کرد و پاسخ درست را برای هیأت تدوین و تفسیر اوستا می‌آورد، و آنها بر طبق نظر او عمل

می‌کردند.

این شگرد بسیار ماهرانه که یکی از ترفندهای همیشگی فقیهان تاریخ برای به‌کرسی نشاندن سخن و ادعای خودشان است، هرچه بود و هر شکلی که داشت بخردانه‌ترین راهی بود که در آن شرایط حساس به‌داد مؤبدان می‌رسید و اختلافات مذهبی را از میان می‌برد و سبب می‌شد که آنها بیشینه باورها و آداب و رسوم و آئینهای مذاهب یکدیگر را به رسمیت بشناسند و به‌عنوان تعالیم زرتشت وارد اوستای نوین کنند.

متنی که به‌این ترتیب در خلال چند سال تدوین و زَندِ اوستا (تفسیر اوستا) نام گرفت در برگیرنده همه مذاهب ایرانی بود؛ بعلاوه کلیه اساطیر ایرانی به‌عنوان داستانهای دینی در این متن گردآوری شده بود. بخشی از این متن نیز داستانهای تاریخی گذشته‌های دور ایرانیان و متعلق به ماقبل ماد بود که در اوستای زمان مادها تدوین شده بود. این متن بزرگ که توسط گروه بزرگی از مغان و حقوق‌دانان و داوش‌وران و تاریخ‌شناسان و پزشکان و ریاضی‌دانان و ادیبان تدوین شد دائرة المعارفی بود که همه معارف زمان را از اساطیر و تاریخ گرفته تا طب و هندسه و نجوم و فلک و قوانین و احکام مدنی و جزایی و حتی فنون جنگی و مسائل روابط بین‌الملل را در بر می‌گرفت، و در چندین مجلد بزرگ تألیف شد که بنابر موضوعاتش به ۲۱ نسک (کتاب) تقسیم شد. این کتاب بزرگ به تعبیری دانش‌نامه بزرگ ایرانیان بود که برای سه سده آینده اساس کار حوزه‌های فقهی و دینی در سراسر کشور قرار گرفت.

البته فقط بخشی از این کتاب بزرگ را اوستای کهن تشکیل می‌داد. کوچکترین بخش این اوستا نیز گاتهی زرتشت بود که به آن سبب که همه مؤبدان از دوران باستان تا زمان ساسانی از بر می‌کرده‌اند دست‌نخورده مانده بوده و در زمان مورد بحثمان وارد اوستای ساسانی شده است تا برای ما بماند.

کاری که هیأت خبرگان تفسیر و تدوین اوستا انجام داد برای ایران ساسانی بسیار ارزشمند بود؛ زیرا یک وحدت دینی تمام‌عیار را پایه‌گذاری کرد، و همه مذاهب ایرانی را در هم ادغام کرده یک دین واحد را با نام دین مزدایسنه و حاوی کلیه معتقدات و آئینهای ایرانیان، از آذری گرفته تا میترای و ناهیدی، را در کشور برقرار نمود که برای ۳۰۰ سال آینده دین مسلط کشور شد و به‌عنوان بهترین عامل وحدت ملی عمل کرد.

همان‌گونه که اوستای دوران هخامنشی پس از لشکرکشی اسکندر نابود شد، اصل اوستای ساسانی نیز پس از سلطه عرب بر ایران از میان رفت، و پراکنده‌هایی از آن که در دست مؤبدان مانده بود در زمان هارون و مأمون عباسی توسط یک مؤبد پارسی در کتابی به‌نام

دین کرد گردآوری شد؛ ولی یک نسخه از بخشی از اوستای ساسانی نیز در کاوشهای اخیر در پارس به دست آمده است که بخش کوچکی از آن اوستای بزرگ است. این نسخه ناقص از اوستا برای پژوهشگران تاریخ دین ایرانی از اهمیت بسیار شایانی برخوردار است.

مسعودی نوشته که اوستا شامل ۲۱ نسک است، و هر نسک در ۲۰۰ صفحه است. خطی که با آن نگاشته شده است «دین دبیره» نامیده می شود، و عدد حروف و اصواتش ۶۰ تا است، و هر حرف و صوتی شکل متمایزی دارد.^۱ منظور مسعودی از اوستا همین دین کرد است که در زمان مأمون تدوین شده بوده است. از ۲۱ نسک دین کرد نیز در آینده بخش بزرگی مفقود شده و فقط نسکهای ۷ و ۸ و ۹ برای ما مانده است. اکنون آنچه از اوستا در دست است بخش کوچکی از اوستای ساسانی است.

بخش تاریخ داستانی اوستای ساسانی که بازمانده روزگاران دیرینه و روزگارِ مادها بود و در اوستای ساسانی گنجانده شد نیز در اوائل خلافت عباسی توسط ایرانیان بازنویسی شد، سپس بر مبنای آن چند شاهنامه به زبان پارسی تألیف شد. آن متون بازنویسی شده و آن شاهنامه‌ها نیز در دوره‌های بعدی که ایران به دست ترکان مهاجم افتاد از میان رفته است، و از میان همه آنها شاهنامه فردوسی برای ما مانده است.

اردوی راج نامه، اخلاق نامه مزدایسنان

ما وقتی شگردهائی که مؤبد اردوی راج در راه ایجاد وحدت نظر بر سر تفسیر اوستا به کار برد را از نظر می گذرانیم متوجه می شویم که او یک مؤبد مزدایسن حقیقی، آزاداندیش و مداراگر و تبلیغ گر مدارا با عقاید غیر خودی بوده و کوشیده که مؤبدان را به تعالیم اصلی زرتشت که همانا احترام به همه ادیان و مذاهب و عقاید بود بازگشت بدهد و متوجه انحرافات کند که تا کنون گرفتارش بوده اند؛ و این را در کتابچه موسوم به اردوی راج نامه می بینیم.

داستان سفر روح اردوی راج به عالم فره وشیها به همراهی و راهنمایی سروش مقدس و دیدار او از عالم فره وشی و ارواح نیکان و بدان پیشینه و مشاهده عرش و کرسی و ملکوت آسمانی و میزان و پل چینوات (پل صراط) و بهشت و دوزخ و همشتگان (اعراف)، و دیدار با فره وشی زرتشت، در یک مجموعه کوچک داستانی دینی اخلاقی تحریر شد که اردوی راج نامه (کتاب اردوی راج) نام گرفت. در این کتابچه از زبان او حکایت‌های سفر روحانش به عالم فره وشی به شیوه دل چسپی نگاشته شده است. اردوی راج نامه در حقیقت خویش اخلاق نامه

دین مزدایسنه است که در اوائل سلطنت شاپور دوم به رشته تحریر درآمده است. وقتی ما امروز آن را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که اردوی راج‌نامه بر مجموعه‌ئی از اصول بسیار والای اخلاقی و انسانی تأکید ورزیده است که هنوز هم تازگی و طراوت خویش را از دست نداده است، و تعالیم اخلاقیِ امروزی نیز چندان چیزی بر آن نمی‌افزاید.

معراج آسمانی تا نیمه‌های سده سوم مسیحی در ایران و در آئین مزدایسنه شناخته نبود. نخستین کس که این موضوع را مطرح کرد مانی بود که می‌گفت پیش از آن که به سن ۱۲ سالگی رسیده باشد دوبار به آسمان برده شده و ملکوت آسمانی به او نشان داده شده است. مانی می‌گفت که دوتا از فرشتگان درگاه پروردگار آمده و او را با خود به آسمان برده و ملکوت آسمانی را به او نشان داده‌اند. اکنون اردوی راج همان داستان که در کتاب مانی آمده بود را با اندکی دست‌کاری و متناسب با ارزشهای فرهنگ ایرانی درباره خودش تکرار کرد.

در اردوی راج‌نامه آمده که او که به همراه ایزد سروش و ایزد آذر به آسمانها رفته و تا مقام کبریا برده شده، و در آنجا نور آفریدگار و جلال و جمال کبریا را مشاهده کرده و بی‌آن که هیچ جسمی یا شکلی را به چشم ببیند (زیرا خدا در آئین زرتشت جسم ندارد و به چشم دیده نمی‌شود) کلام الهی را از منبع نور شنیده و اهورمزدا به او الهام کرده که مشاهداتش از بهشت و دوزخ و فرجام نیکوکاران و بدکاران را به عالم انسانها ببرد و برای مردم بازگویی کند تا به نیکی روی آورند و از بدی بپرهیزند. گفته شده که وقتی انسان نیکوکاری می‌میرد روحش تا سه روز بر بالینش می‌نشیند و همواره این جمله گاتَه را تکرار می‌کند: «خوشا به حال آن کس که خوشی خویشتن را در خوش بخت کردن دیگران جستجو کند و برای دیگران همان بخواهد که برای خویشتن می‌جوید». در بامداد روز چهارم، ایمان و عمل صالحش به شکل دوشیزه‌ئی چنان زیبا و جذاب که مثالش را کسی در جهان ندیده است و نخواهد دید در برابرش ظاهر می‌شود و می‌گوید: «من که چنین زیبا و دلکش و خوش بو استم که بوی خوشم همه عالم را فراگرفته است، پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو استم».

اردوی راج در سفر ملکوتیش جایگاه همشتگان (اعراف) را دید که در میان بهشت و دوزخ واقع شده بود و فره‌وشیهای جمعی از خلائق در آن گرد آمده بودند که همه یک‌سان و به یک حالت بودند. به او گفته شد که اینها مردمی‌اند که کارهای نیک و بدشان در دنیا هم اندازه بوده است و نه به بهشت خواهند رفت تا از نعمتهای بی‌پایانش برخوردار شوند و نه به دوزخ در خواهند افتاد که رنج بی‌پایان بکشند، بل که در همینجا که هستند خواهند ماند. در عالم اختران که عالم پندار نیک است مردمی را دید که همانند اختران می‌درخشیدند و

تاجهای درخشنده بر سر داشتند و بر روی تختهای زرین آرمیده بودند. به او گفته شد که اینها در عین این که در زندگی شان مزدایسن نبوده‌اند، و نه نماز مزدایسن را خوانده نه گاتهی زرتشت را تلاوت کرده و نه شاه شده بوده‌اند، و نه ازدواج خواتک‌دس کرده‌اند، ولی کارهای نیک بسیار انجام داده‌اند، و به سبب آن که پندار و گفتار و رفتار نیکو داشته‌اند به این مقام ارجمند نائل آمده‌اند.

سپس او را به عالم ماهتاب بردند که عالم گفتار نیک است. او در آن عالم نیز مردمی را مشاهده کرد که همچون ماهتاب می‌درخشیدند. به او گفته شد که اینها نیکوکارانی‌اند که مزدایسن نبوده‌اند و نماز مزدایسن را نخوانده و گاتهی زرتشت را هم تلاوت نکرده‌اند و ازدواج خواتک‌دس را انجام نداده‌اند، ولی به سبب آن که در دنیا نیکوکار بوده‌اند به چنین جایگاه ارجمندی دست یافته‌اند و از همه‌گونه آسایش برخوردارند، و برای همیشه در این سعادت جاودانی به سر خواهند برد.

پس از آن اردوی راج را به عالم خورشید بردند که عالم بهترین کردار نیک و اعلیٰ علیین است. او در آنجا ارواح شاهان و فرمان‌روایان عادل و نیکوکردار را دید که همچون خورشید می‌درخشیدند و بر تختهای زرین آرمیده بودند و تاجهای زرین جواهرنشان بر سر داشتند.

سپس او را در مقامهای گوناگون بهشت گردش دادند، و گروههای بسیاری از بهشتیان را در انواع نعمتها دید. او زنانی را دید که به سبب خوش رفتاری با شوهر و حفظ ناموس، و به سبب خوب اداره کردن خانه و فرزندان، و داشتن پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، وارد بهشت شده بودند و رختهای زیبای گران‌بها و جواهرات گوناگون بر تن داشتند. زنان دیگری را در بهشت دید که به سبب آن که آب را نه آلوده بودند و از درخت و گوسفند مواظبت کرده بودند و با حیوانات اهلی که آفریدگان خوب و مفید اهورمزدا استند به نیکوی رفتار کرده بودند وارد بهشت شده بودند. او مزدایستانی که پندار و گفتار و کردارشان نیک بوده را در جایگاههای گوناگون بهشت دید که در ناز نعمت بودند. مردانی در بهشت بودند که در دنیا اوستا را از بر کرده مراسم دینی را طبق رهنمود زرتشت رهبری کرده بودند. سپاهیان و سربازان مطیع و پیروزمند، کشاورزانی که با کشت و زرعشان دنیا را آباد کرده بودند، افزارمندی که صنعتها ساخته بودند و پندار و گفتار و کردار نیکو داشتند، چوپانانی که چارپایان و گوسفندان را پرورش و افزایش داده آنها را از آسیب گرگ و جانوران درنده و سرما و گرمای شدید حفظ کرده به موقع به آنها آب و گیاه داده بودند، کسانی که جانوران درنده و گزنده را در دنیا کشته بودند تا مردم از گزند آنها در امان باشند، دِه‌خدایان و بزرگان روستایی که زمینها را آباد و

پررونق نگاه داشته نهرها را پاک کرده جویبارها کشیده زمینها را پر بار و باغستانها را پرثمر کرده بودند، آموزگاران و مُدرّسان و مربیان، میانجیهای خیراندیشی که همواره در دنیا در تلاش ایجاد آشتی و همدلی در میان مردم و از میان بردن اختلافات مردم بوده‌اند، ... همهٔ اینها را اردوی راج در بهشت دید که در مراتب گوناگونی از نعمتهای بی‌کران برخوردار می‌شدند.

پس از آن اردوی راج جاهائی را دید که مردم در انواع شکنجه‌های وحشتناک و رنجهای سخت و در آتش سوزنده و سرمای سوزناک و در میان انواع درندگان و گزندگان دیوشکل گرفتار بودند. او مردانی را دید که در زندگی‌شان به مردم ستم کرده بودند و اینک در سرمای سوزان رنج می‌بردند و گزندگان و درندگان به‌آنها نیش می‌زدند و آنها را می‌دریدند و پندار و گفتار و رفتار و کردارِ بد هر کدامشان به شکل یک زن دیوشکل بدچهره و مهیب و هولناک که به زشتی او هیچ موجودی در جهان وجود ندارد درآمده در برابرش ایستاده بود و او را آزار می‌داد و به‌او چنین می‌گفت:

آیا به‌یاد داری که وقتی می‌دید کسی فرمانهای خدا را انجام می‌داد و مواظب آب بود تا آلوده نشود و گوسفندان و درختان را حمایت می‌کرد و کارهای نیک انجام می‌داد، تو بد می‌کردی؟ آیا به‌یاد داری که وقتی می‌دید کسی به‌دیگران نیکی می‌کند و او را در خانه‌اش مهمان می‌کند و غریبان و راه‌گذران را به‌خانه‌اش می‌برد و نان می‌خوراند و در پناه می‌گیرد و هدایا به‌دیگران می‌بخشد، تو دربِ خانه‌ات را بر روی مهمان و مسافر و راه‌گذر می‌بستی تا کسی بر تو وارد نشود و مهمانت نگردد؟

اردوی راج جوانکی را دید که از دهائی از سوراخ مقعدش فرو می‌رفت و از دهانش بیرون می‌آمد و مار و کژدم از سر و رویش بالا می‌رفتند و او را می‌گزیدند و نیش می‌زدند. به‌او گفتند که این در دنیا عمل لواط انجام داده و اجازه داده است که مردی با او لواط کند. مردی را دید که همواره پوست از سرش برمی‌کشیدند، و او در این شکنجه درد می‌کشید. به‌او گفتند که این مرد وقتی زنده بوده یک آدم بی‌گناه را کشته است. مردی از شدت گرسنگی و تشنگی ناله و شیون می‌کرد و پوستِ سر و روی خودش را با چنگالش برمی‌کند. او مردی بود که وقتی زنده بوده در پشت سر دیگران سخنِ ناروا می‌ساخته و میان مردم اختلاف می‌افکنده است. مردی را به‌اردوی راج نشان دادند که سطلی و میزانی در دست داشت، و سطل را از خاک و خاشاک پر می‌کرد و به‌میزان می‌زد و می‌خورد، و این کار را پیوسته ادامه می‌داد. به‌او گفتند که این مرد در دنیا سوداگری می‌کرده و پیمانانه و ترازویش درست نبوده و در خرید و فروش کالا به‌مردم گول می‌زده و گندم را با خاک و شراب را با آب مخلوط می‌کرده تا وزنش زیاد شود، و

گران‌فروشی می‌کرده است. حاکم ستم‌کاری را دید که در دنیا مردم را به ناحق مجازات می‌کرده است و اکنون در میان شعله‌های آتش آویزان بود و مارها و انواع درندگان به او حمله می‌کردند و آزار می‌دادند. قاضی رشوه‌گیر را دید که زبانش از حلقومش بیرون آمده برشانه‌اش افکنده شده بود و دهها درنده او را پاره‌پاره می‌کردند و این شکنجه همیشه ادامه داشت. مردی را دید که بر روی تختِ خارداری که همه‌جایش را خارهای تیز فراگرفته بود خوابانده بودند و این خارها بر پوستش فرو می‌رفتند و در این حال مار و کژدم و دیگر جانوران گزنده به او نیش می‌زدند. این مردی بود که در دنیا مال اندوخته و خیرات نکرده و به‌نیازمندان بی‌توجهی کرده بود و اندوخته‌اش را رها کرده مرده بود. مردی را دید که همواره ماری بر لبان و زبانش نیش می‌زد. به او گفتند که این مرد عادت به دروغ‌گویی داشته است. مردی که در دنیا مزدِ کارگران را سر موقع نمی‌پرداخت و در پرداخت آن تأخیر می‌کرد در دوزخ مشغول خوردن لاشهٔ انسانِ مرده بود. آدم دشنام‌دهنده و بدزبانی را دید که بار بسیار سنگینی بر پشتش گرفته در سرما و گرمای شدید راه می‌رفت. کسی که در دنیا پل روی یک رودخانه را خراب کرده بود، کسی که با سخنان دروغینش سبب بی‌حرمت شدن کس دیگری شده بود، زنی که جادوگری کرده بود، کسی که با دادن گواهی دروغی حقی را از دیگری ضایع کرده بود، مرد شهوت‌رانی که در راه برآوردن امیال نفسانیش دست به کار ناشایسته زده بود، مرد حریصی که برای گرد آوردن مال از راه حرام کوشش به‌کار برده بود، مردی که نشانهٔ سامان (مرز) زمین کسی دیگر را جابه‌جا کرده بود تا بخشی از آن زمین را ضمیمهٔ زمین خودش کند، مأمور مالیاتی‌ئی که با پیمایش غلط زمینهای کشاورزی مالیات سنگین و ناحق بر کشاورزان مقرر کرده بود، مردی که پیمان‌شکنی کرده بود، همهٔ اینها را او دید که در زیر شکنجه‌های گوناگون بودند و این شکنجه‌ها هزاران سال دوام داشت و یک لحظه متوقف نمی‌شد. داستان اینها را نیز اردوی راج به تفصیل آورده است. او زنانی را دید که در میان آتش از نوک پستانهاشان آویزان بودند و مار و کژدم به‌تشان نیش می‌زدند. به او گفتند که اینها زنانی‌اند که در دنیا به شوهرانشان بی‌توجهی کرده خودشان را در اختیار مرد بیگانه نهاده‌تن به زنا داده بوده‌اند. زنی را دید که همواره جامهای پر از مخلفات بدبو و گندیدهٔ شکم و معدهٔ مردان را به‌خوردش می‌دادند و او شیون می‌کرد و شکنجه می‌شد. گفتند که این زن در حالت حیض و ناپاکی در رودخانه آب‌تنی کرده و آب را آلوده کرده است.

چنان‌که می‌بینیم، اردوی راج هم به مؤبدان هم به سیاست‌مردان و هم به‌عموم مردم تلقین می‌کند که عمل صالح آن نیست که انسان از دین مزدایسنهٔ پیروی کند، بل که عمل صالح با

کارهای شایسته و خدماتی که یک انسان انجام می‌دهد تعیین می‌گردد؛ و چه بسیار کسان که نه مزدایسن بوده و نه از دین مزدایسنه و از کتاب زرتشت خبر داشته‌اند و نه خدای مزدایسنان را پرستیده‌اند ولی به‌بهشت رفته‌اند و از نعمتهای بی‌پایان و جاودانی برخوردارند. مجموعه نیکیه‌ها و بدیها - به آن‌سان که در گاتَه بیان شده بوده - را نیز اردوی راج در این کتابچه با زبان خاصی به ایرانیان شناسانده است.

در اردوی راج‌نامه موضوعی به چشم می‌خورد که در هیچ دین دیگری جز دین مزدایسنه وجود ندارد. اردوی راج که خود یک مغ بلندپایه مزدایسن است تصریح می‌کند که روح کسانی را در بهشت دیده که مزدایسن نبوده‌اند ولی در دنیا نیکوکاری کرده بوده‌اند، و پندار و گفتار و رفتارشان نیکو بوده و به‌همین سبب وارد بهشت شده‌اند. معنای این گفته آن است که اساس نیکی و بدی هر انسانی نه در داشتن یک دین مشخص بل که در پندار و گفتار و رفتار نیکو است، و کسی که در اینها نیک باشد، هر دین و عر عقیده‌ئی که داشته باشد فرجام نیکو خواهد داشت. مقایسه کنیم این جنبه از عقاید مزدایسنه را با عقاید دینی در ادیان سامی که هرکس پرستنده خدای آن دین نباشد حتماً به دوزخ خواهد رفت و در شکنجه جاودانه خواهد زیست، و هرکار نیکی که در این دنیا انجام دهد نیز برباد خواهد رفت. همین جنبه از تعالیم زرتشت است که بعدها مکتب عرفان ایرانی را به وجود آورد، و در آن تصریح شد که انسان هر دینی که داشته باشد اگر رویش به خدا باشد نیکو است، و دینها همه رویشان به یک جهت است و یک هدف بیشتر ندارند که همانا پرورش خصلتهای نیکو در انسانها است. این که در سروده‌های عرفانی پارسی این همه از همسانی دیر و کنشت و بتخانه و خرابات و میخانه سخن رفته است، تلاش عارفان ایرانی برای تفسیر این مطلب بوده که آن چه انسان انجام می‌دهد یا نیک است یا بد است؛ و نیکوکار هر دینی که داشته باشد پاداش نیکو خواهد دید، و بدکار هر دینی که داشته باشد کیفر خواهد دید.

منظور آن که اردوی راج با نوشتن این داستانهای آسمانی می‌خواسته به ایرانیان بیاموزد که آن چه نیک و بد است پندار و گفتار و کردار انسان است نه خود انسان؛ و یک انسان نیک‌اندیش مزدایسن نباید که میان انسانها به خاطر داشتن ادیان و مذاهب دیگر تبعیض قائل شود؛ بل که آن چه مایه تبعیض انسانها است پندار و گفتار و کردار نیک و بد آنها است؛ و گرنه یک انسان، به‌حیث انسان پیرو یک دین یا مذهب، نه به خودی خود نیک است و نه بد است. بسا مزدایسنان که به دوزخ خواهند رفت؛ و بسا غیر مزدایسنان که به بهشت خواهند رفت؛ و من اردوی راج این را به چشم خودم در جهان فره‌وشیها (عالم ارواح) دیده‌ام.

چنین تلقینی می‌توانست که در پرورش اخلاقی مغان و هیربدان و سیاست‌مردان و ارتشیان و کارمندان دولتی و همهٔ ایرانیان، و بازگرداندن توجه آنها به تعالیم زرتشت، بسیار اثرگذار باشد؛ و چنین هم شد.

آترپاد مه‌راسپند که با اقدام بسیار بخردانه‌اش دین ایرانی را به وضعیت پیشنه برگرداند و آثار زیان‌آور اقدامات کرتیر را از میان برد نیز برخی جزوه‌های اخلاقی تدوین کرد تا راه و روش درست دین‌داری را به ایرانیان بیاموزد. یکی از نوشته‌های او جزوه‌ئی بود که اندرنامهٔ آترپاد مه‌راسپند نام دارد و بخش کوچکی از آن برای ما مانده است.

گزیده‌ای از اندرنامهٔ آترپاد مه‌راسپند

کار امروز را به فردا وامگذار، زیرا چه بسا که فردا نتوانی آن کار را انجام دهی. همیشه بکوش که راست‌کردار و راست‌گفتار باشی، هیچ‌گاه از نیکوکاری روگردان مشو، و بدان که تنها چیزی که شایستهٔ انسان است راستی و نیکوکاری است.

هیچ‌گاه فکر انتقام را به‌ذهنت راه مده حتی اگر که اسیر دست دشمن شوی. به‌یاد داشته باش که انتقام سبب آزار و رنجش و تباهی می‌شود، و دردی که به‌سبب حسن انتقام به‌قلب خودت وارد می‌کنی درمان‌پذیر نخواهد بود. هیچ‌گاه خشم خود را با انتقام‌گیری از دشمن فرو منشان. یاد بگیر که چه‌گونه خشم خویش را مهار کنی و فکر انتقام را از سر بیرون کنی. بدان که کسی که دست به انتقام می‌زند روزی خواهد رسید که عبور از پل تلافی انتقام برایش دشوار خواهد بود.

در دادگاه و پیش‌گاه دادورز (قاضی)، چه شاکی باشی و چه مشتکی، جز حقیقت و راستی مگو. حقیقت و راستی به وجدان آرامش می‌دهد. با آوردن گواه عادل است که انسان از کیفر ناروا می‌رهد. کسی که برای خودش گواهی ناحق ارائه کند فرجام ناشایستی در آخرت خواهد داشت.

در خورد و نوشت همیشه حد میانه را مراعات کن که تا عمر دراز یابی. رعایت حد میانه در خورد و نوش تن را سالم نگاه می‌دارد، همچنان که مراعات حد میانه در گفتار روح را سالم نگاه می‌دارد.

به‌جای آن‌که در فکر بزرگ نشان دادن خودت باشی بکوش که روح‌ت را بزرگ کنی. کسی که در فکر بزرگ نشان دادن خودش باشد به‌تعالی روحی روانی خودش آزار می‌رساند. زنتان را از میان خویشان نزدیک خودتان انتخاب کنید تا دودمانتان استحکام یابد.

بسیاری از دردرسرها و گرفتاریهائی که بندگان خدا دچارش شده‌اند ناشی از آن بوده که دختران را به پسران بیگانه داده‌اند یا دختران بیگانه را برای پسرانشان گرفته‌اند. این گونه بوده که دودمانها از میان رفته‌اند.^۱

به مسافران راه‌گذر نیکی و کمک کن. به یاد داشته باش که خود تو نیز شاید روزی در دیار بیگانه راه‌گذر شوی و چشم‌داشت نیکی دیدن از دیگران داشته باشی. کسی که بخشندگی می‌کند پاداش هم می‌گیرد، و پاداشی بیش از آن‌چه که داده است خواهد گرفت.

مهمانت را بر سر سفره در همان جائی بنشان که خودت دوست داری بنشینی. بهترین جایها آنجا است که نیک‌مردی بنشینند. وقتی به کسی نیکی کردی با منت‌گذاری دلش را مه‌آزار، و وقتی به یکی کمکی کردی کمکت را با کار ناشایسته از مان مبر. در مواجهه با مشکلات و خطرها و دشمنانت احکام دین یزدانی را از یاد مبر. اگر بخت به تورو آورد ناروا شادمانی مکن، و اگر بخت به تو پشت کرد اندوه به خودت راه مده. در برابر نعمتها شکرگزار و در برابر ناملایمات صبور باش.

زندگی را همیشگی مپندار، و همه تلاشت را در راه نیکوکاری به کار گیر. بقای مرد و نام او در کارهای نیکو است که ماندگار می‌شود، ولی کارهای بد پس از وی بدنامی برایش برجا می‌گذارد. بدان که گفتار و رفتار و کردار نیکو است که همیشه زنده می‌ماند، و مهمتر از همه کردار نیکو است.

بدی را با بدی پاداش مده، و بدان که آدم بدکار ثمره بدی خودش را خودش به دست خودش خواهد چید. برای آن که بتوانی چنین باشی، نیک‌اندیشی را در ذهنت جای بده و همیشه آن را راهنما و الگوی خودت قرار بده. آیا دیده‌ای که کسی بدی را با بدی پاسخ داده باشد و سرانجام پشیمان نشده باشد؟

نیکی کن صرفاً به آن سبب که نیکی خوب است. نیکی خوب است زیرا حتی بدکاران نیز نیکی را دوست می‌دارند.

هرچه را بر خودت نمی‌پسندی بر دیگران روا مدار. اعتراف به خطاهای خودت در برابر داوران دین‌دار را دون شأن خودت مشمار؛ زیرا چنین کاری سبب می‌شود که از خطا پاک شوی و نیکوکاری پیشه کنی.

۱. این عبارتها توصیه اکید به ضرورت پابندی بر رسم خواتک‌دس است.

تو فقط یک نام داری و آن «انسان» است. آنچه که به تنت تعلق دارد را به تنت بده، و آنچه به روحت تعلق دارد را به روحت بده. هم در پرورش تنت بکوش و هم در پرورش روحت. هم تنت را شاد کن و هم روحت را.

وقتی حق خودت را از کسی می‌گیری در نظر داشته باش که آلوده به گناه نشوی.

همیشه بکوش که بهترین و شایسته‌ترین کار را انجام دهی.

اگر از کسی خشم‌گین شدی مبادا که به او آزاری برسانی.

به هنگام گرفتن حق خودت با مردم تقلب مکن.

چهار چیز است که برای انسانها زیور است: یکی شهامت همراه با شجاعت؛ دیگر تدبیر همراه با دانش؛ سوم ثروت همراه با سخاوت؛ و چهارم گفتار نیک همراه با کردار نیک. شهامت بدون شجاعت باعث مرگ می‌شود؛ تدبیر بدون دانش همچون نقشی بی‌روح است؛ ثروت بدون سخاوت همچون گنج اهریمن است؛ و گفتار نیک بدون کردار نیک نشانه بی‌اعتقادی است.

نشانه بی‌ایمانی پنج چیز است: یکی آن که تظاهر به نیکوکاری می‌کند ولی کردارش در نهان بد است؛ دیگر آن که خود را پاک‌دامن نشان می‌دهد ولی مرتکب گناه می‌شود؛ سوم آن که مردم را به نیکوکاری دعوت می‌کند ولی خودش از ارتکاب معاصی ابا ندارد؛ چهارم آن که در رفتار با دیگران نیرنگ می‌کند؛ پنجم آن که گفتار و رفتار و کردارش با هم سازگاری ندارد.

سخنی که سودی برای خودت یا دیگران در بر ندارد را بر زبان مه‌آور مگر وقتی که بخواهی مزاحی بکنی و دیگران را شاد بداری.

همیشه به یاد داشته باش که تقوا نگهبان زبان است.

میوه تن فرهنگ و رفتار متمدنانه است.

پاداش تقوا بهشت و دریافت ثمره کارهای این جهانی است.

شجاعت باید که همراه با تقوا باشد، تقوا باید که همراه با دانش باشد، دانش باید که همراه با تجربه باشد. نام نیک برای انسان احترام می‌آورد.

خوشی و شادی فقط وقتی حاصل می‌شود که انسان از چیزی یا کسی در بیم نباشد.

هر کاری را باید در زمان و مکان مشخص و معین خودش انجام داد تا ثمر درست بدهد.

هر سعادتی که در این دنیا نصیب شد دیگران را نیز با خودت شریک کن تا شکر نعمت

را در پیش‌گاه ایزدان به جا آورده باشی.

هر نیکی‌ئی که به دیگران می‌کنی پاداشش از ایزدان بخواه نه از مردم؛ و بدان که پاداش

هر کار نیکی را به وقت خودش دریافت خواهی کرد.

زمین را آباد کن، کار نیک کن، و بدان که انسان برای آباد کردن زمین زنده است. آب را آلوده مکن که گناه بزرگی است؛ به جانوران اهلی آسیب مرسان که گناه بزرگی است؛ به سنگ آزار مرسان که گناه بزرگی است. این گونه است که تو راه خودت به سوی بهشت را هموار خواهی کرد.

دروازهٔ خانه‌ات را بر روی مردم گشوده بگذار و مردمی که از دوردست می‌آیند را در خانه‌ات مهمان کن و به آنها نیکی کن. کسی که دروازهٔ خانه‌اش را باز نمی‌گذارد و نیکی به دیگران نمی‌کند دروازهٔ بهشت را بر روی خودش بسته خواهد یافت.

برای حفظ و بالا بردن سنتهای فرهنگی و تمدنی کوشا باش، بهترین رفتارها را در پیش گیر که ثروت این است، خوش بختی این است، حمایت در برابر فشارهای روحی این است، و آرامش و اطمینان قلبی این است.

وقتی چیزی می‌آموزی آن را با تجربهٔ عملی استوار بدار؛ زیرا کسی که بسیار می‌داند ولی کم عمل می‌کند مرتکب خطا می‌شود.

کسی که دانش آموخته است ولی دانشش را با کارهای نیک به محک آزمایش ننهد است انسان ناعادل است و آن چه آموخته است سبب بی‌ایمانیش می‌شود.

هیچ کس را در هیچ زمانی مسخره مکن، زیرا کسی که دیگران را مسخره می‌کند خودش مسخرهٔ دیگران می‌شود و بدنام می‌گردد.

در مجالسی که مردان دانا حضور دارند حاضر شو و از آنان اندرز بگیر. کسی که در چنین مجالسی حاضر می‌شود هم بسیار چیزها می‌آموزد و هم کسب اعتبار و حیثیت می‌کند.

از دروغ پرهیز، که دروغ بزرگترین گناه است.

وقتی مرتکب خطائی شدی حتی یک لحظه بدون اعتراف به خطا مگذران تا دین

مزدپرستان دشمن تو نباشد.

تن انسان فناشدنی است ولی روح انسان جاویدان است. نیکوکاری کن و روح خویش را پرور؛ زیرا آن چه ماندگار است روح است نه تن. به بهای پرورش تن خویش روح را آزار مده. همیشه به یاد داشته باش که زندگی تو عاریتی و زودگذر است. هیچ کاری انجام مده که باعث آزار تنت و رنجش روح شود.

تقوا پیشه کن و فکر گناه به خودت راه مده. هیچ‌گاه به کسی دروغ مگو. هیچ‌گاه سوگند

مخورو به کسی سوگند مده، چه راست و چه دروغ.

بدان که انسان در این دنیا جاویدان نخواهد ماند، لذا انسان باید در پرورش روح خویش کوشا باشد.

برای آن چه که بر تو رفته است اندوه مگذار؛ و برای آن چه که هنوز نه آمده است در اندوه مباش.

در اعتماد به شاهان و شاهزادگان احتیاط به کار ببر.
خودت را بندهٔ دیگران مکن.

از خشم آوران دوری گزین، و از زورمندانی که خشم می‌گیرند یا فکر انتقام در سر می‌پرورانند دوری گزین.

همیشه و در همه حال به عنایت ایزدان امیدوار باش.

راز خودت را به کسی که زبانش را نگاه نمی‌دارد مگو.

با مرد بدخلق به سفر مرو. به سخنان دروغ‌گویان گوش مده.

مشتاق آن مباش که دیگران را به کیفری برسانی.

دوستانت را از میان مردان باتجربه و با فرهنگ و باهوش و خوش رفتار و باشخصیت و

باتدبیر انتخاب کن. همیشه بکوش که دوستیهای کهنه را نو کنی، و بدان که دوستان کهنه همچون شراب کهنه‌اند.

نام بلند را در کارهای نیک جستجو کن.

از گناه دوری کن تا از بیم و هراس به دور باشی.

یک‌زبان باش تا دیگران به تو اعتماد کنند. راست‌گویی پیشه کن تا دیگران به تو اعتماد

کنند. متواضع باش تا دوستانت بسیار شوند.

هیچ‌گاه خودت را ستایش مکن ولی همیشه کارهای نیکت را ستایش کن تا به دیگران

نیکوکاری بیاموزی.

گشاده‌دست و سخاوتمند باش که سخاوت کلید بهشت است.

به یاد داشته باش که ملک و مال همچون پرنده است که هر لحظه بر شاخی می‌نشیند،

ولی نیکنامی است که با تو ماندگار خواهد بود، و تقوا است که ثمرش جاودانی است.

فرزندت را از خردسالی به دبستان بفرست، زیرا آن چه او در کودکی می‌آموزد همچون

نقش نازدودنی در ذهنش خواهد ماند.